پاسداشت مرحوم ابراهیم محمدزاده
در گفت‌وگو با دکتر جواد منصوری و سردار عبدالله محمودزاده

دیده‌بانی برای سپاه

اشاره: ۲۹ آذر ۱۳۹۸؛ دقیقا دو سال پیش در چنین روزی سردار ابراهیم حاجی‌محمدزاده چشم از جهان فروبست. او یکی از مؤسسان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۸، اولین مسئول دفتر سیاسی سپاه و بنیان‌گذار مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس بود. حاجی محمدزاده آخرین سال‌های حیاتش را با حضور در مؤسسه کیهان به تمرکز براندیشه و راه امام خمینی(ره) اختصاص داد و ضمن انتشار مقالاتی در این زمینه، جلسات درس و بحث نیز دایر کرد و به پرورش نسل جدید با آموزه‌های بنیان‌گذار انقلاب اسلامی پرداخت.

همزمان با دومین سالگرد درگذشت این چهره شاخص انقلاب به سراغ دو تن از دوستان نزدیکش رفتیم تا نقش و عملکرد مرحوم محمدزاده را طی سال‌های حضور در سپاه پاسداران و پس از آن بازخوانی کنیم. دکتر جواد منصوری به عنوان اولین فرمانده سپاه و سردار عبدالله محمودزاده به عنوان یکی از اعضای اولیه شورای عالی فرماندهی سپاه با ما در این گفت‌وگو همراه بودند. گفت‌وگویی که به مرور قسمتی از تاریخ سپاه پاسداران و فراز و فرودهای آن کشیده شد.

بی‌مهری‌های شدیدی نسبت به ایشان وجود داشت. اگر غیر از آقای محمدزاده بود، اطرافیانش می‌توانستند او را به سمت دیگری ببرند و حتی در مقابل ولی‌فقیه قرار دهند ولی‌ایشان‌چون تکلیف‌مدار و ولایت‌مدار بود، جذب آنها نشد و اجازه سوءاستفاده به هیچ‌کس نداد.

مرحوم محمدزاده نسبت به امام(ره) اعتقاد واقعی، قلبی و جدی داشت. در حد شعار نبود. عجیب امام را می‌شناخت. به نظرم می‌رسد به ندرت ما آدمی را در انقلاب داشتیم که مثل آقای محمدزاده امام را بشناخته باشد.

آقای [اکبر]هاشمی رفسنجانی به من گفت یک حکم برای آقای غرضی بزن و ایشان را به عنوان قائم‌مقام خودت معرفی کن که مسائل زیر نظر ایشان باشد. گفتم آقای هاشمی یا من را از فرماندهی سپاه بردارید یا اگر دست من است، من حکم نمی‌دهم.

آقای طاهری به من نامه دادند و گفتند دفتر سیاسی موقتا تعطیل شود. من دیدم بوی سیاسی‌کاری از این نامه می‌آید. رفتم پیش ایشان و گفتم این کار سیاسی است و دارند علیه شما کار می‌کنند. جبهه‌گیری‌ها علیه شما خواهد شد. دفتر سیاسی آدم‌های خوبی دارد.

محمدزاده می‌گفت اصلا سپاه نباید تحت نظر دولت باشد. خیلی نسبت به دولت بازرگان بدبین بود. اول کار هم بود و خیلی از ما‌ها به‌اندازه ایشان، بدبین نبودیم. به‌نوعی این دولت را برادر بزرگ‌تر منافقین می‌دانست.

***

به آقای موسوی اردبیلی گفتیم چرا رجوی را برای شهرداری تهران کاندیدا کرده‌اید؟ گفتند ما ایشان را شهردار کنیم، به شهرداری می‌آیند و آرام می‌شوند. گفتم این‌ها می‌خواهند کل مملکت را بگیرند و قانع نیستند، ولی ایشان قبول نکرد. می‌گفتند این‌ها را به کار بگیریم تا خرابکاری نکنند.

*** من از جناب آقای منصوری شروع می‌کنم. البته سؤال اول مشترک است و می‌خواهم بپرسم اولین آشنایی شما با حاج آقای محمدزاده چه تاریخی بود و چطور با هم آشنا شدید؟**

جواد منصوری: در فاصله سال‌های ۵۳ تا ۵۶ من در زندان قصر بودم. زندانیان سیاسی در چند بند بودند، منتهی حمام همه این بندها مشترک بود، لذا هفته‌ای یک بار بندهای دیگر از داخل حیاط‌بندی که ما در آن بودیم، رد می‌شدند و به حمام می‌رفتند. لذا ما با تعداد زیادی از افراد بندهای دیگر آشنا شدیم ولی با هم زندگی نکردیم.

از جمله کسانی که من با اسم او آشنا شدم، آقای محمدزاده بود. همین دیدار برای حمام رفتن، تنها دیدار ما بود، ولی شرح حال‌شان را از دوستان شنیده بودیم. گذشت تا انقلاب پیروز شد. شاید چهار پنج روز یا یک هفته از ۲۲ بهمن گذشته بود که آقایی به خانه ما آمد و سلام و احوال‌پرسی کرد و فهمیدم آقای محمدزاده است. گفت ما گروهی را در پادگان جمشیدیه جمع کرده‌ایم و می‌خواهیم تو هم بیایی. آن موقع من در مدرسه رفاه و در کمیته بودم. ایشان هم از آنجا آدرس مرا گرفته بود. گفتم چه کسانی در این گروه هستند؟ چند اسم گفت که من آن موقع نمی‌شناختم؛ از جمله آقای میرسلیم. در واقع این ساختمان وابسته به دژبان مرکز بود، مرحوم آیت‌الله موسوی اردبیلی به این چند نفر داده بود که امنیت آن منطقه را تأمین کنند. بعد آقای عباس آقازمانی، معروف به ابوشریف، ایشان هم پیش من آمد و همین حرف را زد که به آنجا بیا. خلاصه من به آن محل رفتم.

عبدالله محمودزاده: آقای آقازمانی در حزب ملل اسلامی با آقای دکتر منصوری بودند اما آقای محمدزاده در حزب نبودند.

جواد منصوری: بله در هر حال به پادگان جمشیدیه رفتم و دیدم آقاعباس آقازمانی با آن ریش و شکل و شمایل و آقای دوزدوزانی که از دوستان ما بود، آنجا بودند. از اطراف گزارش می‌آمد. افرادی هم می‌آمدند خودشان را معرفی می‌کردند و این‌ها هم این افراد را جمع و جور می‌کردند و به کمیته مرکزی و زندان غرب می‌بردند. کار تازه شروع شده بود. آقای محمدزاده با من رابطه گرم‌تری نسبت به بقیه برقرار کرد. بحث تأسیس سپاه پاسداران مطرح شد. ایده‌ای بود که از دوران زندان داشتیم و همچنان داشتیم پیگیری می‌کردیم. تا اواخر فروردین ۵۸ در همین پادگان جمشیدیه با همین دوستان فعالیت‌های خودمان را داشتیم. ضمنا با سه گروه دیگر هم در همین محل، برای یکی شدن چهار مرکز و تشکیل سپاه پاسداران گفت‌وگو داشتیم. یعنی به نوعی ما از دیگران دعوت کردیم تا صحبت کنیم. البته شهید محمد منتظری هم در این‌که ما دور هم بنشینیم و صحبت کنیم، مؤثر بود. بعد هم شهید بهشتی تقریبا قضیه را جدی دنبال می‌کرد.

*** محوریت و مرکزیت، همان پادگان جمشیدیه بود؟**

جواد منصوری: محلش آنجا شد. تقریبا یک ماه جلسه طول کشید. علتش هم اختلافات زیاد بود. بحث اهداف سپاه خیلی گسترده بود.

*** ارتباط‌تان آن زمان با شورای انقلاب فقط از طریق آقای موسوی اردبیلی بود؟**

جواد منصوری: در واقع بعد از این‌که دور هم نشستیم، قرار شد مرحوم آقای‌هاشمی رفسنجانی از طرف شورای انقلاب با ما مرتبط باشد و گزارش کار ما را به شورا و نظر شورا را به ما منتقل کند. در تمام این مدت من با مرحوم آقای محمدزاده تبادل نظر و رفت و آمد داشتیم. یک نکته بود که خیلی خیلی برای ایشان جدی بود. یکی این‌که می‌گفت اصلا سپاه نباید تحت نظر دولت باشد. خیلی نسبت به دولت بازرگان بدبین بود. اول کار هم بود و خیلی از ماها به‌اندازه ایشان، بدبین نبودیم. به نوعی این دولت را برادر بزرگ‌تر منافقین می‌دانست. شورای فرماندهی سپاه تعیین شد و ما در محل ستاد نگارستان هشتم مستقر شدیم.

*** همان خلیج آمریکایی‌ها می‌شود؟**

جواد منصوری: نه پایین‌تر از خلیج، آنجا مستقر شدیم. آقای محمدزاده و تمام افرادی که در جلسات بودند، آنجا آمدند. اولین کاری که ما به ایشان واگذار کردیم، این بود که ایشان مسئول امور استان‌ها شد.

*** آقای محمودزاده شما مرحوم محمدزاده را برای اولین بار کجا دیدید و چطور آشنا شدید؟**

عبدالله محمودزاده: همین‌طور که آقای دکتر منصوری فرمودند، گروه‌های مختلفی به فکر حفاظت از انقلاب افتادند. از جمله تشکیلاتی در باغ شاه بود که بعد پادگان حرّ شد. آنجا دولت موقت برای تشکیل سپاه فعالیت می‌کرد. با امام هم مطرح کردند و امام هم موافقت کردند و اولین نماینده خودشان، آقای لاهوتی را معرفی کردند. ایشان نماینده حضرت امام و تشکیل‌دهنده سپاه بودند. ایشان و آقای دکتر افروز در پادگان حرّ فعلی مستقر شدند و از آنجا به پادگان عباس‌آباد آمدند.

*** این اتفاق برای چه تاریخی می‌شود؟**

عبدالله محمودزاده: این‌ها اسفند ۵۷ بود. بعد با شهید بهشتی و شهید مطهری صحبت کردیم و قرار شد آقای فرزین با آقای سنجقی و آقای جعفری و آقای سازگارا از طرف دولت موقت (ایشان رابط آقای دکتر یزدی بود. آقای یزدی با امام صحبت می‌کردند) سپاه پاسداران را زیر نظر دولت موقت تشکیل دهند. آنجا ما متوجه شدیم که جاهای دیگر هم به نام سپاه دور هم جمع شدند. ستارخان و جمشیدیه و پادگان امام حسین(ع) و عباس‌آباد. من و آقای فرزین خدمت شهید بهشتی رفتیم و گفتیم اینها هم هستند و اگر تشکل پیدا کنند، جمع خوبی می‌شوند. آقای بهشتی این سفارش را کرد. به من گفتند حتما شما به سپاه برو. دوستانی هم که خارج از کشور هستند، همه را به سپاه بیاورید. ما در همان اسفند ماه پیش آقای لاهوتی رفتیم. آقای رفیق‌دوست هم وارد شد. آقای بهشتی هم استقبال کرد. با آقای لاهوتی هم صحبت کردیم که یکی شویم. با آقای فرزین و آقای خلیل طباطبایی به پادگان جمشیدیه رفتیم. چهار نفر در آن جلسه بودند. آقای منصوری بودند. آقای دوزدوزانی و آقای میرسلیم بودند. آقای محمدزاده هم بود و اولین بار من ایشان را آنجا دیدم. بیش‌تر حرف‌ها را در آن جلسه، آقای محمدزاده زد. همه هم استقبال کردند.

جواد منصوری: ماشاءالله خیلی خوش بیان بود.

عبدالله محمودزاده: بعد رفتیم جای دیگر و صحبت کردیم و به اینجا منتهی شد که از هر چهار گروه اصلی، سه نفر انتخاب شوند و این دوازده نفر جلساتی بگذارند و هفت نفر را برای شورای فرماندهی مشخص کنند. افراد مختلفی در این جلسات حضور داشتند.

*** اسامی هفت نفر را بفرمایید.**

عبدالله محمودزاده: جمع‌بندی به شش نفر رسید و یک نفر فرمانده بود. همه درباره فرماندهی آقای منصوری تفاهم کردند و ایشان ممانعت می‌کرد و می‌گفت من می‌خواهم کار فرهنگی کنم و نمی‌خواهم فرمانده باشم. بالاخره بعد از صحبت‌ها موافقت کردند که شش ماه فرمانده شوند تا یک نفر مشخص شود.

جواد منصوری: بله درست است. من تنها کسی بودم که این مجموعه روی آن تفاهم داشتند.

عبدالله محمودزاده: آن شش نفر هم آقای رفیق‌دوست بود که مسئول تدارکات شدند. آقای بشارتی، مسئول تحقیقات و اطلاعات شدند. آقای داوود شمسی، اداری-مالی شدند. آقای فروتن، مسئول روابط عمومی و تبلیغات شد. آقای ابوشریف، مسئول عملیات شد. شهید کلاهدوز مسئول آموزش و آقای دوزدوزانی، قائم‌مقام ایشان و بعد جانشین ایشان شد. آقای منصوری هم فرمانده شد. ۵۸/۲/۲ شهید بهشتی احکام را امضا کردند و هفت نفر مشخص شدند و رسمی شد. دوازدهم اعلام عمومی شد و سپاه رسمیت پیدا کرد. بعد که به ستاد آمدیم و من در نیروی انسانی پیش آقای بشارتی بودم. آنجا شورای فرماندهی، دفتر هماهنگی استان‌ها درست کرد. آقای محمدزاده مسئول دفتر هماهنگی بودند.

*** در صحبت‌هایی که داشتید و آقای محمدزاده هم بودند، ملاحظاتی که ایشان نسبت به تشکیل سپاه داشتند، چه بود؟ یکی از ملاحظات را آقای منصوری گفتند که به شدت مخالف بودند سپاه زیر نظر دولت باشد. شما چه چیزی خاطرتان است؟**

عبدالله محمودزاده: در فروردین ماه، بیش‌تر این بحث‌ها شدت پیدا کرد. برای این‌که دولت موقت از طریق سازگارا که توسط دکتر یزدی آمده بود و حکمی هم به او داده بودند، اساسنامه تهیه کرد که سپاه زیر نظر دولت موقت باشد. دوستان اولین حرف‌شان این بود که دولت موقت، موقت است و ما موقت نیستیم. ما می‌خواهیم بمانیم و باید زیر نظر امام باشیم. بالاخره چند نفر تعیین شدند و خدمت امام رفتند و آقای رفیق‌دوست هم صحبت‌هایی کردند و آنجا قرار شد سپاه زیر نظر شورای انقلاب برود.

جواد منصوری: مرحوم آقای محمدزاده جمله‌ای داشت درباره اینکه ما حتما نباید زیر نظر دولت باشیم. می‌گفت اگر زیر نظر دولت باشیم، دولت از ما به عنوان چماق برای پیشبرد کارهای خودش استفاده می‌کند و این به صلاح نیست. این تعبیر روی بقیه دوستان خیلی تأثیر گذاشت.

*** آقای منصوری از سوءظن مرحوم محمدزاده نسبت به دولت موقت گفتید، آن سوءظن را بیش‌تر توضیح می‌دهید؟**

جواد منصوری: آقای محمدزاده متولد مشهد بود و در مشهد با مسعود رجوی دوست بودند.

عبدالله محمودزاده: جلسه‌ای داشتند که مسعود رجوی هم شرکت می‌کرد. آقای حسین سلیمی و آقای تابش هم شرکت می‌کردند. آقا(مقام معظم رهبری) هم گاهی جلسات‌شان را می‌رفت و از آنجا با هم آشنا بودند.

جواد منصوری: مرحوم محمدزاده می‌گفت من از آنجا فهمیدم رجوی چه آدم موذی و منافقی است و به این دلیل علی‌رغم این‌که مرا به عضویت سازمان [منافقین] دعوت کرد، نپذیرفتم و بعد علیه من جوسازی کردند و از آنجا من فهمیدم این‌ها افراد نامناسبی هستند. از همان سال‌های ۵۳ و ۵۴ به شدت ضدسازمان بود. اگرچه سال ۵۳ به دلیل ارتباط اولیه‌ای که با سازمان داشت، دستگیر و دو سه سال هم محکوم شد البته به فعالیت‌های خودش در تهران هم مرتبط بود.

دوم این‌که روی مطالعاتی که داشت، با سازمان مخالف بود. فرد اهل مطالعه‌ای بود. خیلی افکار نهضت آزادی را می‌شناخت. به نوعی هم مطالعات نهج‌البلاغه‌اش زیاد بود و هم خیلی ارادت ویژه به ائمه اطهار به ویژه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف داشت.

از آن موقع ایشان نسبت به نهضت آزادی و مجاهدین خلق حساس بود و ماهیت‌شان را می‌شناخت. البته ما هم مخالف بودیم، ولی ایشان با حرص و جوش و قاطعیت علیه‌شان حرف می‌زد. اول انقلاب هم حرف‌های ما علیه منافقین را خیلی جدی نمی‌گرفتند.

*** حتی بعضا پیشنهاد پست و مقام مثل شهرداری تهران را هم به رهبران سازمان می‌دادند.**

عبدالله محمودزاده: بله. وقتی ما متوجه شدیم آقای موسوی اردبیلی، آقای مسعود رجوی را برای شهرداری تهران کاندیدا کرده است، خدمت شهید بهشتی رفتیم و گفتیم این چه حرفی است؟ ایشان گفت بروید با آقای موسوی اردبیلی صحبت کنید. من و آقای فرزین رفتیم خیلی صحبت کردیم. ایشان گفت این‌ها جوان هستند و کلی هم طرفدار دارند. ما ایشان را شهردار کنیم، همه به شهرداری می‌آیند و آرام می‌شوند. گفتیم این‌ها می‌خواهند کل مملکت را بگیرند و قانع نیستند، ولی ایشان قبول نکرد. می‌گفتند این‌ها را به کار بگیریم تا خرابکاری نکنند.

جواد منصوری: حکمی که آقایان برای افراد تنظیم کرده بودند، پیش من می‌آوردند و من تأیید می‌کردم.

عبدالله محمودزاده: بعد از مدتی در شورای فرماندهی بحث کردند دوستانی که به استان‌ها می‌روند و بررسی می‌کنند، برای این‌که کار تسهیل شود، یک گروه سه نفره بنشینند و این‌ها را چک‌کاری کنند و بعد به شورا ارائه دهند. برای تعیین این افراد، گفتند آقای محمدزاده که مسئول است، آقای [سید محمد]غرضی هم باشد(آقای غرضی آن زمان در دفتر آقای منصوری بود)، آقای محمودزاده هم کنارشان باشد. ما سه نفر مسئول گزینش نهایی افراد شدیم. آقای محمد غرضی دائما با آقای محمدزاده بحث‌شان می‌شد و ما وساطت می‌کردیم. شاید سه هفته‌ای این‌طور بود و کار پیش نرفت. من به آقای منصوری گفتم کار پیش نمی‌رود، بگذارید همان اسامی که دفتر هماهنگی تأیید می‌کند به شورای فرماندهی فرستاده و تصمیم‌گیری شود؛ ایشان هم پذیرفت. بعد از مدتی هم آقای غرضی رفتند و استاندار خوزستان شدند.

جواد منصوری: من اواخر آذر ۵۷ از زندان آزاد شدم. بعد از چند روز آدرس منزل شهید بهشتی را پیدا کردم و با آشنایی قبلی‌ای که داشتم، به منزل‌شان رفتم و با ایشان صحبت کردم و گفتم ما خیلی مسئله داریم، اما آمده‌ام یک مسئله را به شما بگویم. سازمان [منافقین] و آدم‌ها و تشکیلاتش خطرناک هستند و وضع‌شان پیچیده است. به ایشان گفتم اعتقادم این است که اگر برای کار خودشان لازم بدانند یک پرورشگاه را با دویست سیصد بچه شیرخواره به آتش بکشند، می‌کشند. این‌قدر این‌ها برای رسیدن به قدرت مصمم هستند. وقتی من این حرف‌ها را زدم، ایشان فرمودند فکر نمی‌کنید به خاطر اختلافاتی که در زندان با هم داشتید، شما این‌طور تند صحبت می‌کنید؟ گفتم نه این‌طور نیست. گذشت تا قضیه ۱۴ اسفند سال ۵۹ شد، فردا یا پس‌فردایش در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی جلسه داشتیم. گفتم آقای بهشتی! این‌ها از مملکت فرار می‌کنند، می‌روند. ممنوع‌الخروج‌شان کنید. ایشان گفتند نه بابا این‌ها می‌خواهند مملکت را بگیرند. حکومت را می‌خواهند. گذشت تا مرداد ماه که فرار کردند و رفتند.

عبدالله محمودزاده: وقتی آقای منصوری از زندان آزاد شدند، من به منزل‌شان رفتم. گفتم مسئله منافقین چیست؟ ایشان کاملا توضیح داد و این توضیحات در آینده سپاه خیلی مؤثر بود. ایشان به ما شناخت داد که این‌ها در زندان چه می‌کردند و چه ایده‌ای دارند. یک ساعت برای ما صحبت کردند. لذا وقتی ما مسئول دفتر هماهنگی امور استان‌ها شدیم، دقت می‌کردیم اینها نفوذ نکنند.

جواد منصوری: آقای محمدزاده در جلوگیری از نفوذ منافقین در شهرستان به داخل سپاه خیلی مؤثر بود. چون شناخت و جدیت داشت و به شدت مراقب بود، و الا در چند شهرستان نزدیک بود رخنه کنند و آمدند و بعد بیرون‌شان کردیم.

*** درباره اساسنامه سپاه کمی صحبت کنید که حاج‌آقا محمدزاده چه نقشی داشتند؟ دفاع کردن ایشان در مجلس از اساسنامه را اجمالا توضیح دهید.**

عبدالله محمودزاده: اساسنامه سپاه وقتی کار شد و به مجلس رفت، قرار بود آقای دکتر احمد فرمد که مسئول طرح و برنامه سپاه بود، برای دفاع به مجلس برود. اما در شورا مطرح شد که آقای محمدزاده برود. دلیلش این بود که در مجلس مسائلی راجع به ولی‌فقیه پیش آمده بود و بحث شده بود. آقای محمدزاده روی دو محور عنایت داشت. یکی محور ولی‌فقیه بود که اگر ولی‌فقیه را بردارید، همه چیز از بین می‌رود. ولی‌فقیه باید باشد و همه مسائل زیر نظر او باشد که طرح اولیه سپاه هم اینطور بود. آقای محمدزاده در مجلس روی این محور ولایت‌فقیه مانور داد که سپاه باید زیر نظر ولی‌فقیه باشد و از انقلاب دفاع کند و دیگری نسبت به روحانیت بسیار موضع محکمی گرفت و دفاع کردند. اساسنامه هم مصوب و رسمی شد.

*** تأکید شما بر قرار گرفتن زیر نظر ولی‌فقیه در صورتی بود که آن زمان ارتش زیر نظر دولت اداره می‌شد. از این منظر شاید اهمیتش بیشتر به چشم بیاید.**

جواد منصوری: بله. من اعتقاد دارم این عنایت خداوند و امام زمان بود که ما موفق شدیم سپاه را زیر نظر ولی‌فقیه ببریم. دوم این‌که در قانون اساسی بیاوریم. چون مثل جهاد سازندگی می‌گفتند این موقت است و لازم نیست در قانون اساسی بیاید. یک سال یا دو سال دیگر ارتش سازماندهی می‌شود و ما نیاز به سپاه نداریم. ما سماجت کردیم و ایستادیم. یکی از کسانی که خیلی سماجت کرد، مرحوم محمدزاده بود. ما هم بودیم، ولی ایشان خیلی باحرارت بود. اعتقاد من این است که اگر سپاه در قانون اساسی نیامده بود و زیر نظر ولی‌فقیه نبود، خدا شاهد است امروز از ایران خبری نبود. حاضرم این اعتقاد را اثبات کنم.

عبدالله محمودزاده: آقای محمدزاده هم همین را در مجلس می‌گفت. می‌گفت اگر سپاه نباشد، هیچ چیز نخواهد بود. بازوی ولی‌فقیه، سپاه است.

*** مرحوم محمدزاده ابتدای کار در سپاه، مسئول دفتر هماهنگی شدند؟**

جواد منصوری: اول اسمش امور استان‌ها بود. از نظر تشکیلاتی، دفتر هماهنگی استان‌ها بود، ولی تمام شورای فرماندهی استان‌ها و تمام کارهای‌شان عملا از طریق این دفتر انجام می‌شد.

*** پس نقش مهمی در تعیین سپاه استان‌ها داشتند و اینکه افراد غیرموجه در آن رخنه نکنند...**

جواد منصوری: کلا نقش مؤثری در ترکیب شورای فرماندهی شهرستان‌ها داشتند. اینکه چه کسانی باشند و چه کسانی نباشند. البته آقای محمودزاده هم مستقیما در همین رابطه کار می‌کرد که بعدا هم ایشان مسئول شد که توضیح خواهم داد.

*** چند سال مرحوم محمدزاده اینجا مسئول بودند و بعد از اینجا کجا رفتند؟**

عبدالله محمودزاده: شاید حدود چهار ماه. وقتی شورای فرماندهی در ۵۸/۲/۲ تشکیل شد، از همه استان‌ها فشار می‌آوردند که سپاه تشکیل دهید. این شورای هفت نفره یک دفتر نیز داشت که سپاه‌های استان‌ها را تشکیل دهد. آقای محمدزاده را مسئول دفتر گذاشتند. هفته دوم یا سوم اردیبهشت بود که دفتر هماهنگی تشکیل شد. دو سه تا نیرو داشت. جلال‌اشجع، آقای حسین‌زاده و از پرسنلی هم من را معرفی کردند و پیش آقای محمدزاده رفتم. با ایشان هماهنگ شدم. گفتم سه نفر بروند در استان‌ها و با علمای شهر صحبت کنند. هفت نفر افراد موثق استان را معرفی کنند. همین کار انجام شد. آقای مهندس مهرداد آمد و یک نفر از دفتر هماهنگی آمد. به استان‌ها می‌رفتیم، افراد که مشخص می‌شدند، آقای منصوری تأیید می‌کردند.

جواد منصوری: یک جمله بگویم که چطور شد آقای غرضی رفت. به این سادگی هم نبود. آقای [اکبر] هاشمی‌رفسنجانی به من گفت یک حکم برای آقای غرضی بزن و ایشان را به عنوان قائم‌مقام خودت معرفی کن که مسائل زیر نظر ایشان باشد.

*** شما قبلش آقای غرضی را نمی‌شناختید؟**

جواد منصوری: چرا کمی می‌شناختم. من گفتم این کار را نمی‌کنم. ایشان دوباره تکرار کرد و آخرش جلسه‌ای با آقای لاهوتی و حتی شهید عراقی گذاشت و مرا صدا زدند و آقای‌هاشمی به من گفت حکم آقای غرضی را بدهید دیگر؛ جلوی این افراد که من با آنها رودربایستی دارم. گفتم آقای‌هاشمی یا من را از فرماندهی سپاه بردارید یا اگر دست من است، من حکم نمی‌دهم. این افراد هم خیلی تعجب کردند و همان شب هم آقای غرضی از سپاه رفت. آقای‌هاشمی تا آخر عمرش هم می‌گفت فلانی آدم خوبی است؛ زیر بار حرف‌های ما نمی‌رود.

*** مرحوم محمدزاده بعد از دفتر هماهنگی امور استان‌ها به دفتر سیاسی سپاه رفتند؟**

عبدالله محمودزاده: بله. یک مسائلی پیش آمد. می‌دانید آقای محمدزاده بر اثر شکنجه‌هایی که دیده بود و درگیری‌هایی که داخل زندان با منافقین داشت و بارها مورد ضرب و شتم از طرف آنها قرار گرفته بود گاهی کم طاقت بود و زود عصبانی می‌شد. از ایشان گله کردند و آقای منصوری مرداد ۵۸ برای دفتر هماهنگی به من حکم دادند و ما آنجا مستقر شدیم. بعد هم آقای محمدزاده قهر کرد و رفت اتاقی را در اطلاعات سروسامان داد. بعد آقای جلال‌اشجع پیش ایشان رفت. بعد از مدتی ایشان آقای بهاءالدین شیخ‌الاسلامی را پیش خودش آورد و بعد هم حاج حسین شریعتمداری را ایشان آورد. بعد از مدتی در شورای فرماندهی گفته شد درباره مسائل سیاسی نیاز داریم دفتر سیاسی داشته باشیم که مسائل سیاسی را تحلیل کند. آقای محمدزاده را برای دفتر سیاسی انتخاب کردند و ایشان هم آنجا مستقر بود. فکر می‌کنم اوایل ماه ۶ مسئول دفتر سیاسی سپاه شدند.

جواد منصوری: تاریخ را من هم خاطرم نیست، اما داستان از این قرار است که ما از ابتدای تأسیس سپاه، چه در تهران و چه در استان‌ها، متوجه شدیم که مردم به ویژه همین پاسدارهایی که در سپاه هستند، خیلی از همان دوره‌ای که در دفتر سیاسی کار کرد، برای دنیا و آخرتش بس بود.

*** تا چه سالی در دفتر سیاسی بودند؟**

عبدالله محمودزاده: تا سال ۶۲ در دفتر سیاسی بودند، ولی سال ۶۲ به دفتر فرماندهی رفتند. در دفتر فرماندهی، تشکیلات تحقیقات جبهه و جنگ [مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس] را فعال کردند.

جواد منصوری: ظاهرا آن هم پیشنهاد خودش بوده است.

عبدالله محمودزاده: بله.

*** چه شد که از دفتر سیاسی رفتند؟**

عبدالله محمودزاده: دفتر سیاسی ابتدا زیر نظر فرماندهی بود اما بعد آن را از فرماندهی گرفتند و زیر مجموعه نمایندگی ولی‌فقیه بردند. دفتر هم تجزیه و تحلیل می‌کرد و هم بولتن‌هایی را می‌داد. آن زمان مقاله‌ای در نقد آقای یزدی [مرحوم آیت‌الله محمد یزدی] زدند. ایشان کاندیدای خبرگان شده بود و دفتر سیاسی بولتنی زد و آن مقاله را نوشت و همه جا هم فرستاد. بعد هم ایشان در انتخابات به نام «رویداد و تحلیل» به شکل محرمانه برای مسئولین منتشر می‌کردند. فرماندهان سپاه و کارکنان سپاه کلی استفاده می‌کردند. اول فقط برای سپاه بود و بعد برای ائمه جمعه هم ارسال می‌شد. نمی‌دانم تا چه زمانی ادامه داشت، ولی تا سه چهار سال اول، خیلی فوق‌العاده بود. اگر آقای محمدزاده در عمرش هیچ کاری نکرده بود، جز همین دوره‌ای که در دفتر سیاسی کار کرد، برای دنیا و آخرتش بس بود.

*** تا چه سالی در دفتر سیاسی بودند؟**

عبدالله محمودزاده: تا سال ۶۲ در دفتر سیاسی بودند، ولی سال ۶۲ به دفتر فرماندهی رفتند. در دفتر فرماندهی، تشکیلات تحقیقات جبهه و جنگ [مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس] را فعال کردند.

جواد منصوری: ظاهرا آن هم پیشنهاد خودش بوده است.

عبدالله محمودزاده: بله.

*** چه شد که از دفتر سیاسی رفتند؟**

عبدالله محمودزاده: دفتر سیاسی ابتدا زیر نظر فرماندهی بود اما بعد آن را از فرماندهی گرفتند و زیر مجموعه نمایندگی ولی‌فقیه بردند. دفتر هم تجزیه و تحلیل می‌کرد و هم بولتن‌هایی را می‌داد. آن زمان مقاله‌ای در نقد آقای یزدی [مرحوم آیت‌الله محمد یزدی] زدند. ایشان کاندیدای خبرگان شده بود و دفتر سیاسی بولتنی زد و آن مقاله را نوشت و همه جا هم فرستاد. بعد هم ایشان در انتخابات رأی نیاورد. وقتی ایشان رأی نیاوردند، حضرت امام حکم دادند و آقای یزدی عضو شورای نگهبان شدند. نماینده‌های ولی‌فقیه و جامعه مدرسین حساس شدند. فشار آوردند که این مقاله چه بود. از این‌جا دفتر سیاسی مقداری زیر سؤال رفت و به اینجا منتهی شد که وقتی مرحوم آقای [سید حسن] طاهری‌خرم‌آبادی آمدند، یک روز مرا خواستند و یک نامه به دستم دادند.

*** آقای طاهری سال ۶۱ نماینده ولی‌فقیه در سپاه شدند؟**

عبدالله محمودزاده: سال ۶۰ ایشان آمدند و سال ۶۱ یا ۶۲ مرا خواستند و نامه‌ای به من دادند. نوشته بودند جناب آقای محمودزاده جنابعالی سریعا دفتر سیاسی را تحویل بگیرید و همه اعضای دفتر سیاسی را پیش فرماندهی ببرید و دفتر سیاسی موقتا تعطیل شود. من دیدم بوی سیاسی کاری از این نامه می‌آید. رفتم پیش آقای طاهری و گفتم قضیه چیست؟ این کار سیاسی است و دارند علیه شما کار می‌کنند. جبهه‌گیری‌ها علیه شما خواهد شد. دفتر سیاسی، آدم‌های خوبی دارد. این کار را نکنید، فوقش چند نفر را تغییر دهید. ایشان قبول کردند که دفتر سیاسی را منحل نکنند. بلکه آقای هرندی که جانشین منطقه شش بودند و آقای سعیدی را هم که حفاظت بود، آوردند.(آقای سعیدی بعدا نماینده ولی‌فقیه شد.) بعد هم آقای محمدی عراقی را از قم آوردند هم سمت قائم‌مقامی داشت و هم مسئول دفتر سیاسی بود. آقای [علی]جنتی هم مدتی مسئول دفتر سیاسی شدند. خلاصه قرار شد چند نفری را تغییر دهند و بقیه را حفظ کنند. آقای محمدزاده پیش فرماندهی آمدند و با تعدادی از افراد، مرکز اسناد جنگ را راه‌انداختند. بعد هم که آقای محتشمی‌پور، مسئول وزارت کشور شد، تعدادی از اعضای دفتر سیاسی به دفتر سیاسی آقای محتشمی‌پور در وزارت کشور رفتند که به این‌ها تندروهای دفتر سیاسی می‌گفتند.

*** نقش مرحوم محمدزاده در مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس هم تأثیر گذار بود.**

عبدالله محمودزاده: بله. مدام کنار فرماندهان بود و موقعیت‌ها را ثبت و ضبط می‌کرد. این آثاری که الان از تاریخ جنگ چندین هزار ساعت به یادگار مانده است، بنیان‌گذارش ایشان بود.

*** و بعد هم فکر می‌کنم اولین بازنشسته سپاه پاسداران شدند.**

عبدالله محمودزاده: یک مدتی بی‌مهری فرمانده سپاه و نماینده ولی‌فقیه شامل حالش شد و مدتی بلاتکلیف بود. تا زمانی که خدمت حاج حسین شریعتمداری به کیهان آمدند. اینجا شروع به انتشار یاداشت‌ها و مقالات سیاسی درباره خط امام(ره) کردند. ایشان از نظر سیاسی، تلاطم‌های زیادی را تجربه کردند، اما عاقبت به خیر شدند. به چند دلیل. یک دلیل صداقت آقای محمدزاده بود. رُک بود. چیزی که به دلش می‌آمد، می‌گفت. موضع می‌گرفت و صریح می‌گفت. اصلا ملاحظه نمی‌کرد که اگر این حرف را بزند، مسئولیت را از او می‌گیرند. دنبال پست و مقام نبود. حرفش را می‌زد. من بارها دیده بودم که با افراد مختلف بدون ملاحظه مقام و جایگاه‌شان حرف می‌زد. وقتی هم که متوجه می‌شداشتباه کرده است، فوری قبول می‌کرد.

*** سوءتفاهمی که بین ایشان و آقای طاهری‌خرم‌آبادی در دفتر سیاسی پیش آمده بود هم ظاهرا بعدها برطرف شد...**

عبدالله محمودزاده: یک روز آقای طاهری خرم‌آبادی به من گفت آقای محمدزاده کجاست؟ گفتم الان خانه است. گفت می‌شود وقتی بگیرید من با ایشان صحبت کنم؟ می‌خواهم به منزل‌شان بروم. ماه مبارک رمضان بود. تلفن زدم به مرحوم محمدزاده که آقای طاهری‌خرم‌آبادی می‌خواهد با شما صحبت کند. گفت من می‌آیم. گفتم ایشان اصرار دارد خودش پیش شما بیاید. خلاصه به منزل آقای محمدزاده رفتند و با ایشان صحبت کردند. آنجا آقای طاهری‌خرم‌آبادی از آقای محمدزاده حلالیت می‌طلبد و می‌گوید من راجع به شما این‌طور تصور می‌کردم که شما مخالف روحانیت هستید، حلالم کنید. روز بعد آقای طاهری به من گفت خیلی خوب شد من به منزل آقای محمدزاده رفتم. هم او خوشحال شد و هم من حلالیت طلبیدم.

*** از ویژگی‌های مرحوم محمدزاده می‌فرمودید...**

عبدالله محمودزاده: یکی از ویژگی‌هایش هم که باعث عاقبت بخیری بود، این بود که شاقول داشت. همیشه صحیفه امام همراهش بود و سخنان مقام معظم رهبری را دنبال می‌کرد. این باعث شده بود آقای محمدزاده بتوانند با همه طیف‌هایی که در دفترش بودند، کار کنند. آقای عمادالدین باقی هم در دفتر ایشان بود. آقای بهاءالدین شیخ‌